نگاه دوم

پایان آرمانگرایی کمونیستی روسی
پدران آرمانگرا، پسران بی‌آرمان

ماندانا تیشه‌یار

■ چندی پیش مجالی دست داد تا با شرکت در همایش روابط ایران و روسیه در موسسه خاورشناسی روسیه، به پیاده‌روی‌های طولانی در خیابان‌های مسکو بروم. در یکی از همین گشت و گذارها بود. که سر از صومعه‌ای درآوردم که دور از هیاهو و بی‌بازدیدکننده‌ای، در گوشه‌ای از شهر موزه شده بود. آذین‌شده با تابلوهایی نه چندان دلچسب! سری به طبقه دوم زدم که هیچ در آن نبود، به جز تلویزیونی که فیلمی سیاه و سفید پخش می‌کرد. فیلم به زبان روسی بود و مردمانی را نشان می‌داد که شتابان در حال انجام کاری بودند. فیلم مردمان انقلابی سال‌های نخست انقلاب روسیه را نشان می‌داد که با چه شور و حرارتی کلیساها، صومعه‌ها، کاخ‌ها و هر ساختمان تاریخی‌ای که نشانی از گذشته داشت را از میان می‌بردند؛ گذشته‌ای که یادآور پادشاهی تزارها و نیز فرهنگ دیرپای مسیحیت ارتدوکس در آن سرزمین بود. نخست گمان کردم که این نمایشی ساختگی است، اما بازیگران این فیلم، نه هنرپیشه که مردم کوچه و بازار بودند. به تماشای فیلمی مستند از چگونگی نابودی پیشینه و فرهنگ یک سرزمین به دست مردمان آن در کمتر از صد سال پیش نشستم. بسیار شگفت‌انگیز بود که چگونه مردی با سر و وضع روستایی، صلیبی را به زمین می‌کوبید تا خرد شود. او چگونه به یکباره دست از تمامی باورهای دیرینه خود کشیده و این‌گونه سر به عصیان برداشته بود؟ مردان و زنانی که فقر از سر و رویشان می‌بارید اما به جای غارت کلیساها، تمام اسباب قیمتی و قدیمی آن را بیرون آورده و در آتش می‌ریختند. چرا چیزی برای خود برنمی‌داشتند؟ چرا اینها با چنین خشمی این بناهای زیبا را نابود می‌کردند؟ چرا هیچ تعلق خاطری به آنها نداشتند؟ انگار کینه‌ای عمیق و کهنه به دل داشتند و اینک گاه انتقام رسیده بود. نابودسازی بناهای تاریخی و ساختن ویرانه‌ها، گویی پایانی نداشت. چه چیز به جای باور این زنان و مردان به ایمان و انسان و علم نشسته بود که ایشان را چنین بی‌خودانه برانگیخته بود؟ اینان چگونه چنین جراتی یافته بودند که بی‌پروا به باورهای دیرپا بتازند؟ آیا ایدئولوژی کمونیسم چنان استوار بود که به جای هر باور و ترسی بنشیند، یا آنکه شالوده‌شکنی در خون این مردم بود؟ تماشای این تصاویر، برای من یادآور نوشته‌های داریوش شایگان در کتاب «آسیا در برابر غرب» بود. آنجا که می‌گوید: «روس‌ها، فطرتا اهل افراط و تفریط هستند، یا نهیلیست‌اند یا آخرت‌نگر...روس هیچ‌گاه میانه‌رو نیست، حد داشتن و متعادل بودن، در قاموسش نیست. شاید فضاهای نامتناهی استپ‌ها و افق‌های بیکران سرزمین پهناور روسیه اثری در روح آن قوم گذاشته باشد، چه روس حد و اندازه نمی‌شناسد[...] روس احساساتی است... اما این احساسات خواه مثبت باشد، خواه منفی، همواره ابعادی غول‌آسا می‌یابد: اگر رذالت باشد به حد نبوغ بروز می‌کند؛ اگر گذشت باشد، به حد انکار نفس و فداکاری؛ اگر غرور باشد، به حد جنون؛ اگر عشق باشد، به حد مهر مسیحایی؛ و اگر سرکشی باشد، به حد انکار خدا، آخرت و دنیا، یعنی نهیلیسم صرف.»[1] داستایوفسکی، نویسنده نامدار روس، گفته بود روس‌ها همه نهیلیست هستند. ریشه‌های فرهنگی این امر را می‌توان در رویکرد ارتدوکسی و تندروانه روس‌ها به آیین مسیح و سپس رویگردانی از آن و رفتن به‌سوی نهیلیسم که آن روی سکه معنویت روس و نوعی پارسایی بی‌امید به رحمت الهی بود، دید. روشنفکران روس که از دیرباز در ادبیات کلاسیک این کشور سنگ بنای این رویکرد ستیزه‌جویانه نسبت به سنت‌های حاکم را گذاشته بودند، در آغاز سده ۲۰ درمان دردهای خود را در سوسیالیسم و مارکسیسم یافتند. انقلابیون با سری پرشور، به امید رهایی از حرمان و رسیدن به آرمان، به پاخاستند و علیه همه چیز شوریدند. اما به‌گواه تاریخ، همین انکار همه چیز در قالب ایدئولوژی و عمل انقلابی روس‌ها، سبب شد که انسان برای نجات بشریت، دست به جنایت بزند. نتیجه عصیان مردمان روس بر ضد هر آنچه که بود، به نفی همه چیز، حتی آزادی انسان منجر شد. آنچه که آرمانگرایان انقلابی در روسیه به دنبال آن بودند، در طول هفت دهه چنان کام آنان را تلخ کرد که اینک پس از گذشت ۲۰ سال، همچنان یادآوری آن خاطرات چندان خوشایند عامه مردم نیست. امروز موزه‌های شهر مسکو تنها نمایشگر تصاویر اشیا، بناها و انسان‌هایی هستند که وجود آنها، هم می‌توانست گواه تمدن و فرهنگ روسی باشد و هم بر غنای آن بیفزاید. اینک آرمانگرایان دیروز، دیگر به این سادگی به وعده‌های فرمان‌روایان کنونی برای ساختن روسیه‌ای مقتدر و باشکوه، دل خوش نمی‌کنند. آنان حتی به گذشته هم واقع‌گرایانه می‌نگرند و بی‌هیچ کینه‌ای، نمادهای همان ۷۰ سال را هم به‌عنوان بخشی از تاریخ خود و شاید برای یادآوری اشتباهات تاریخی یک ملت به فرزندان آینده، نگهداری می‌کنند. از پلکان پایین آمدم و از حیات خلوت و بی‌دار و درخت صومعه گذشتم و به مردان و زنان بسیاری اندیشیدم که در سرزمین من، شیفته آرمانگرایی روسی بوده‌اند؛ چه آنگاه که مشتاقانه بارها و بارها ادبیات کلاسیک روسیه را به زبان پارسی برگرداندند و خواندند و چه هنگامی که پنهانی «مادر» گورکی را چون نوشته‌ای آسمانی دست به دست می‌گرداندند و صابون سال‌ها زندان رفتن به جرم نگهداری آن را به تن می‌مالیدند. ما شیفته آرمانگرایی روسی بوده‌ایم و شاید از این روست که در دو دهه گذشته، هیچ اثر بنامی از نویسندگان روس پس از فروپاشی کمونیسم در این کشور، به پارسی برگردانده نشده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- آسیا در برابر غرب، صص ۳۰-۳۱

پاسداشت حمید عنایت و قاسم افتخاری در انجمن علوم سیاسی
تمام‌قد برای اندیشه سیاسی

شرق،تانیا تجلی؛شـراره عبدالحسـین‌زاده: نخستین همایش یادمان فرهیختگان دانش سیاسـت اواخر سـال گذشـته برای اولین‌بار در حالی برگزار شـد که در آن از تندیسی رونمایی شد که از این پس قرار اسـت هرازگاهی (یا چنان‌که پیشـتر عنوان شد هر سال یا هردوسال یکبار) به یکی از فرهیختگان این علم اهدا شود. تندیس امسال این همایش به قاسم افتخاری، دانشیار روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و عبدالرحمن عالم، شاگرد مرحوم حمیـد عنایت اهدا شـد. بخش اعظم این همایـش که به همت انجمن علوم سیاسـی ایران چهارشنبه ۱۷ اسفند سال گذشته در خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شده بود، به بزرگداشت حمید عنایت اختصاص یافت. قاسم افتخاری، عبدالرحمن عالم و علی‌اکبر امینی از سخنرانان این همایش بودند که هر کدام به ذکر خاطراتی از مرحوم عنایت پرداختند. در این همایش حمیرا مشیرزاده نیز یادداشتی قرائت کرد که به همراه حسین سلیمی برای دکتر قاسم افتخاری نوشته بودند. چهره‌هایی همچون جواد اطاعت، محمدرضا تاجیک، حسـین سـلیمی، سعید معیدفر و کیهان برزگر نیز در این همایش حضور داشتند.

■■■

زندگی و مرگ روشنفکر دانشگاهی

مرحـوم دکتر حمید عنایت در خانـواده‌ای روحانی‌تبار در هشتم شهریور ۱۳۱۱ در تهران متولد شد. نسب او از سوی پدر به سـادات و مادرش به قاجار پیوند می‌خـورد. پدر و دو نفر از عموهایش در کسـوت «روحانیون» بودند که در دوره رضاشاه، کسـوت روحانیت را کنار گذاشته و با گرفتن پروانه دفتر اسناد رسمی، «محضردار» شـدند. حمید عنایت برادر دوقلوی دکتر محمود عنایت (ناشر مجله نگین) بود. او پدرش را در ۱۳ سالگی از دست داد.

مرحوم دکتر عنایت دوره ابتدایی را در دبسـتان سپهر آغاز کرد اما دو سـال پایانی آن را در دبستان ارامنه به پایان رساند. دوره دبیرستان را در دبیرستان‌های دارالفنون، فیروز بهرام که بانیان آن زرتشتی بودند، مقارن نهضت ملی شدن نفت با موفقیت تمام کرد. ورود او به دوره کارشناسـی رشـته علوم سیاسی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد دانشگاه تهران در پنج مهر ۱۳۳۰ آغاز شد. دوره کارشناسی در رشته علوم سیاسی را در سال ۱۳۳۳ به پایان برد و چون در این رشته شاگرد اول شده بود، برابر مقررات آن زمان، بورس دولتی دوره کارشناسی‌ارشد را در انگلستان گرفت. اما دولت موقت سپهبد زاهدی از اعطای بورس تحصیلی برای کسانی که قصد تحصیل در رشته علوم سیاسی را داشتند، امتناع می‌ورزید. عنایت دو سالی سرگردان ماند و برای تامین هزینه تحصیل به سمت کارمند محلی (مترجم فارسی) در سفارت ژاپن در تهران مشغول به کار شد و با پس‌انداز خود به انگلسـتان رفت. دوره کارشناسی‌ارشد (MSC) را در رشته علوم سیاسی در «مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی» دانشگاه لندن در سال ۱۳۳۵ شـروع و در سال ۱۳۳۷ به پایان‌رسانید و برای دوره دکترای تخصصی در مدرسـه مطالعات شرقی و آفریقایی ن دانشـگاه (- School of Oriental & African Stu ies) معروف به SOAS که در گذشـته در منابع فارسی به آن «مدرسه السـنه شرقیه» می‌گفتند، ثبت‌نام کرد و سرانجام در سـال ۱۳۴۱ به اخذ درجه دکترا از دانشگاه لندن توفیق یافت. عنوان رسـاله دکترای او در مورد «تاثیر غرب بر موقعیت عرب با تاکید بر سیاسیت و ناسیونالیسم عربی» بود. در سال ۱۹۶۰ میلادی عنایت در تاسـیس کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا شـرکت داشت و به سـمت دبیر آن برگزیده شد. انجمن دانشجویان ایرانی در انگلسـتان فصل‌نامه‌ای به‌عنوان پژوهش منتشـر می‌کرد که اگرچه مقـالات آن مخالف رژیم بود، تایپ آن را ماشـین‌نویس سـفارت که با این دانشجویان دوست بود، به رایگان انجام می‌داد. عنایت بین سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۱ش/ ۱۹۶۴-۱۹۶۲م برای بخش فارسی رادیو بی‌بی‌سی در لندن کار می‌کرد و همزمان به آموختن زبان‌های آلمانی و پهلوی و تاریخ باستان مشغول بود.

دکتـر حمید عنایت پس از اتمـام دوره دکترا، در آغاز قصد بازگشت به ایران را نداشت و درصدد اشتغال به کار در انگلستان یا در مقر سازمان ملل متحد (در آمریکا یا سوییس) بود. از دلایل عمده این تصمیم، فعالیت‌های سیاسـی او در دوره دانشجویی در انگلستان علیه رژیم شاهنشـاهی و در جهت اهداف نهضت ملی ایران بود. عنایت پس از دو سـال، چون کار دلخواه خود را نیافت، کرسی مدرس موقت در رشته «فلسفه حقوق اسلامی» در دانشـگاه خارطوم (سودان) را پذیرفت و سال تحصیلی ۶۵ ـ ۱۹۶۴م/ ۴۴-۱۳۴۳ش را بـه تدریس در آن دانشـگاه پرداخت. پس از تدریس یک ساله در دانشگاه خارطوم، به لندن بازگشت و ضمن اشتغال به فعالیت‌های فرهنگی ازجمله ترجمه متون ادبی، فلسفی و حقوقی (فلسفه سیاسی)، برای گذران زندگی، هفته‌ای دو روز به عنوان کارمند محلی در بخش کنسولی سفارت ایران در لنـدن به کار پرداخت. مقارن با بازگشـت به ایران، عنایت با خانم آنا والتن، پژوهشـگر جامعه‌شناس و تاریخ اقتصادی ایران ازدواج کـرد که ثمره آن دو فرزنـد به نام‌های هادی و آمنه بود. سـال بعد به ایران بازگشت و به استناد یک سال تدریس منظم و تمام‌وقت در دانشـگاه خارطوم سـودان و چند سال تدریس پاره‌وقت در کالج‌های لندن، پذیرش شد و از طی دوره استادیاری معاف شد و به سمت دانشیار در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران استخدام شد. علاقه دکتر حمید عنایت به جبهه ملی در خاطرات آنا عنایت (همسر حمید عنایت) که از شرکت خود و همسـرش در مراسـم ختم (روز هفت) در گذشت دکتر محمد مصدق در اسـفند ۱۳۴۵ / مارس ۱۹۶۷ یاد می‌کند، به خوبی روشـن می‌شود. آنا عنایت می‌نویسد: «چند هفته پس از ورود به تهران، شـوهرم مرا با خود به مراسم هفت مصدق برد... عزادارانی از تمام اقشار و سطوح جامعه با اندوه عظیم و بالاتر از همه وقار و فرهنگی که حکایت از مدنیتی شایسته داشت، گرد آمده بودند.» چند روز بعد او را به مرکز سـاواک احضار کردند و چون دکتر عنایت، نسبت مع‌الواسطه خویشاوندی خود از سوی همسر عمویش را با متوفی مطرح کرده بود، ایرادات دیگری را که در پرونده سیاسی او موجود بود، به رخ او کشیده بودند، ازجمله: نوشتن مقدمه بر کتابی در باب مارکسیسم از اندره پیترا؛ در حالی که کتاب را دانشگاه تهران چاپ کرده بود! با این همه دکتر عنایت با رویکردی علمی و دانشـگاهی با نوعی محافظه‌کاری عالمانه توانست از تعرض ساواک مصون بماند. عنایت در سال تحصیلی ۴۸ ـ ۱۳۴۷ برنده بورس تحقیقاتی آیزنهاور شد و به آمریکا رفت و در سال ۱۳۴۹ از آمریکا به ایران بازگشت و تدریس در دانشگاه تهران را از سـر گرفـت. در ۱۳۵۱ش/ ۱۹۷۲م جایزه تحقیقاتی دانشگاه تهران را از آن خود کرد و در سال بعد ۱۳۵۲ش/ ۱۹۷۳م فرصت مطالعاتی کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد را گرفت و در همین سال در دانشگاه تهران به سمت استادی ارتقا یافت و ضمن تدریس در دانشـگاه به تحقیـق و تتبع ادامه داد. دکتر عنایت دو دوره به عنوان رییس گروه علوم سیاسـی دانشـکده حقوق و علوم سیاسـی دانشگاه تهران (از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴) برگزیده شـد. عنایت به سبب فهم ژرفش از فلسفه اسلامی، در یک گروه خاص مباحثه در باب تفکر اسلامی که از سال ۱۳۵۳ در روزهای یکشـنبه در منزل آیـت‌الله مرتضی مطهری برگزار می‌شد، مشارکت داشت. او در دانشگاه تهران از چهره‌های «ضد دستگاه پهلوی» شناخته می‌شد اما با حفظ موقعیت دانشگاهی و علمی‌اش از مبارزات سیاسی غافل نبود. دکتر عنایت در سال ۱۳۵۵ جایزه ادبی فروغ را به پاس خدماتاش به زبان فارسـی دریافت کرد. پس از انقلاب، او با «جبهه دموکراتیک ملی ایران» که در ۱۴ اسـفند۱۳۵۷ بر سـر مزار دکتر مصدق در احمدآباد اعلام موجودیت کرد، همکاری داشـت. پس از تعطیل شـدن دانشـگاه‌ها در ایران، در چارچوب اجرای انقلاب فرهنگی، دکتر عنایت تقاضای مرخصی بدون حقوق کرد و به همراه همسر و دو فرزندش (هادی و آمنه) به انگلسـتان رفت و در سال ۱۳۵۹ به سمت استادیار در کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد استخدام شـد. اما بعد دکتر عنایت در نامه‌ای به دکتر شیخ‌الاسـلامی از انگلستان برای تمدید تقاضای مرخصی این‌چنین بیان می‌کنند: «حالت مزاجی و وضع فشار خونم طوری است که باید مدتی زیر نظر پزشک مراقب در لندن اقامت کنم.» تقاضای او، به علت نیاز مبرم دانشگاه تهران با درخواست او مخالفت شد، دکتر عنایت به ناچار استعفای خود را از مقام استادی علوم سیاسی دانشگاه تهران تقدیم مقامات دانشگاه می‌کند. دکتر شیخ‌الاسلامی مدیر گروه علوم سیاسـی وقت متن استعفانامه را پس از سه ماه به جریان انداخت. در این هنگام او به تالیف کتاب اندیشه سیاسی در اسلام معاصر به زبان انگلیسی پرداخت. دکتر عنایت کتاب را به استاد مرتضی مطهری اهدا و از او به بزرگی یاد کرد که حملات بسیار از سوی مجامع شبه‌روشنفکران، توده‌ای‌ها و سلطنت‌طلب‌ها در خارج از کشور نسبت به او در پی داشت. دکتر عنایت سرانجام در سه مرداد ۱۳۶۱ به هنگام بازگشت از جنوب فرانسه به انگلیس سکته و فوت کرد. دکتر عنایت همیشه در اوج بود و حتی مرگش در آسمان اتفاق افتاد. پیکر او چند روز بعد در قبرستان مسلمانان شهر آکسفورد دفن شد.

در ستایش فرهیختگی

عبدالرحمـن عالم: حمید عنایت انسـان فرهیخته‌ای بود که در زمینه تخصصـی، خودآگاهی‌هـای علمی عمیقی داشت و بی‌هیچ خودخواهی و خودستایی و با نگاهی دور از هرگونه تعصب و جزمیت به مطالعه، بررسی و نقد در زمینه علم سیاسـت و اندیشـه‌های سیاسـی ایران و اسـلام و غـرب می‌پرداخت و حاصل کار خـود را با ژرفایی درونی و با سادگی و روانی در اختیار دانشجویان و خوانندگان نوشته‌هایش می‌گذاشت. نویسنده و مولف و مترجمی توانمند بود و به‌جرات می‌توان گفت در حوزه مطالعات اندیشه سیاسی در دانشـگاه‌های ایران ابداع‌گر و نوآور بود. پیش از او آثاری در زمینه اندیشه سیاسـی غرب در ایران منتشر شده بود، مانند کتاب محسن عزیزی با عنوان تاریخ عقاید سیاسی، یا ترجمه کتاب جرج سـاباین توسط بهاءالدین پاسارگاد با عنوان تاریخ نظریات سیاسی و نیز کتاب خودآگاهی پاسارگاد با عنوان تاریخ فلسفه سیاسی، اما نوشته‌ها و ترجمه‌های عنایت، آغازگر فصل جدیدی در حوزه مطالعات اندیشـه سیاسـی بود و به جرات می‌توان گفت بعد از آثار عنایت، چندان چیزی بر این مجموعه افزوده نشـده یا دست‌کم به قدر ارزش کاری که دکتر عنایت انجام داد، انجام نشـده است. عنایت، فرهنگ و جامعه ایرانی اسلامی خود و فرهنگ و تمدن غرب را به خوبی می‌شناخت و همچنان می‌کوشید ژرفای شناخت خود را افزون‌تر کند و در اختیار دوسـتداران یا دانشجویان قرار دهد. او درضمن تسلط کم‌نظیرش به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، عربی، ارمنی، ژاپنی و آلمانی استاد پرکاری بود و فعالیت علمی گسترده‌ای هم داشت. دکتر عنایت با مسایل سیاسی ایران در دوران پس از شهریور ۲۰ تا مبارزات ملی شدن نفت و جریان‌های سیاسی همزمان یا پس از آنها آشـنایی خوبی داشت. در سال ۱۳۳۷ پایان‌نامه فوق‌لیسـانس خود را با عنوان «افکار عمومی بریتانیا و بحران نفت» نوشـت. اما تحصیلات دوره دکترا برنامه آینده علمی او را تعییـن کرد. پایان‌نامه دکترای او با عنـوان «تاثیر غرب بر ناسیونالیسم عرب» نمایانگر تغییر خط فکری اساسی اوست.

برای استادی بزرگ

حمیرا مشـیرزاده: دنیایی از پرسش، جهانی از آرزو، عشـق به دانسـتن و رویای برسـاختن جهانی آرمانی ما را به سوی قدیمی‌ترین دانش بشر کشاند. جـوان بودیم و پر از میل به پوییدن و بالیدن، بسیاری از ما دانش‌های پررونق و اسـم و رسم‌داری را رها کرده و با سودای کشف رمز و رازهای جامعه پیچیده انسـانی و گام گذاشتن در مسیر پرفرازونشیب اصلاح اجتماعی وارد دنیای علم سیاست شده بودیم. در فضای اجتماعی ابتدای دهه ۱۳۶۰ بسیاری از ما می‌خواستیم دانشی بیاموزیم که تکلیف جهان را مشخص کند، ما را از گردنه دشوار اندیشه‌ورزی بگذراند، پرسـش‌هایمان را جواب دهد یا حداقل راه طرح پرسش‌های درست را پیش پایمان گذارد. کسانی هم بودند که در پی حشـمت و جاه، روی به دانش سیاسـت آورده بودند اما برای ما دانشی که برگزیده بودیم دانشی شریف بود و سرنوشت‌ساز. به راستی دانش بود، علم بود، برآیند علوم مختلف بود، دشوار بود، پردامنه و تنش‌آلود، به تمامی علوم سر می‌کشید و راه را برای رسـیدن به جهانی کـه در ذهن خود می‌آفریدیم هموار می‌کرد. دانشی که برگزیده بودیم، همه پدیده‌های انسانی را مدنظر داشت و ما را به دریایی از ادبیات و اندیشه می‌کشاند.

هنگامـی که بـا آرمـان بلند شـناخت جهان پـا به این دریای پرتلاطم گذاشـتیم، غوغایی عظیـم و اضطرابی بزرگ گریبان‌گیرمان شـد. امواج بلند اندیشـه و فرازونشیب حوادث چنان بود که جوانانی نورسته را که تنها اشتیاق دانستن داشتند در لب پرتگاه قرار می‌داد؛ پرتگاهی که در یک سـویش دشـت سرسبز آگاهی بود و در سوی دیگرش سراشیبی فرصت‌طلبی یا کج‌فهمی. در یک سـوی آن امکان فهم واقعیت و در سـوی دیگـرش گریز از دانش یا انکار و تحریف واقعیت. اهل اندیشـه کـه در این محفل گرد آمده‌اند نیـک می‌دانند که چگونه یک روح بـزرگ و یک عالم کارآمد می‌تواند تو را در رهایی از چنین پرتگاهی یاری رساند.

در آن هنـگام یعنـی در ابتدای دهـه ۱۳۶۰، در زمانی که دنیایمان هر روز دگرگون می‌شد، دستی آرام و متین در دانشگاه تهران بر شانه‌هایمان قرار گرفت که تجربه‌ای گران و دانشی عمیق را برای یافتن راه به جان‌مان می‌نشاند. آن دست از آن کسی بود که بیشتر ما در ابتدای امر گمان نمی‌کردیم چراغ راه‌مان برای جست‌وجوی واقعیت و شیوه‌های درست اندیشیدن در دستان اوست. چهره‌اش بسیار آرام بود و لبخند واقعی و دلنشینش نماد همیشـگی آرامش درونی. مردی بود که خـود را وقف آموزش و شـناخت واقعیت سیاست کرده بود. لحن کلامش بسیار آرام و گاه خشـک و کاملا مدرسه‌ای بود. خطابه نمی‌دانست یا اگر هم می‌دانست نمی‌خواست از آن بهره گیرد، بنیادهای شناخت علمی‌اش حتی شیوه سـخن گفتن او را آرام و بی‌طرفانه کرده بود. برای برخی از ما این شیوه سخن بعید بود و به آن سبب در ابتدا از او فاصله می‌گرفتیم، گاه سخنش را به جان نمی‌خریدیم و راه خود را به سـوی گفتارهای احساسی کج می‌کردیم. اما او آرام‌آرام با گام‌هایی محکم و استوار به سویمان آمد، دست‌مان را گرفت و به ما نشـان داد که راه‌یافتن به واقعیت از طریق علم و روش‌های علمی امکان‌پذیر است. او به ما نشان داد که سیاست فقط کشمکش نیست. سیاست بخشی از واقعیت جهان است و با علم می‌توان گوهر نهفته آن را آشکار کرد. او به ما یاد داد اگرچه در جست‌وجوی شناخت علمی باید از جانبداری و پیشداوری و ارزش‌گذاری اجتناب کنیم، اما جز با رعایت اصول اخلاقی علم شایسته نیست در راه کاوش واقعیت قدم برداریم.

گسـتره دانش او گاه متحیرمان می‌کرد. تدریس دروسـی متنوع در حوزه‌های مختلف علم سیاسـت و روابط بین‌الملل، آن هم با کیفیتی بی‌نظیر، حکایت از وسعت مطالعات او داشت. خاطرات ما از درس‌های مختلف از یاد نرفتنی است. اما بی‌تردید آنچه ما را بیش از همه چیز به یاد استاد می‌اندازد، درس روش پژوهـش بود کـه در مقاطع مختلف تحصیلی فرصـت آن را داشتیم که نزد ایشان تلمذ کنیم؛ درس مهمی که به ما آموخت این بود که برای طرح مباحث علمی پذیرفتنی چاره‌ای جز اتکا به شواهد قابل‌پذیرش و قابل‌آزمون نداریم، باید بکوشیم اندیشه‌ای نظام‌یافته داشته باشیم و باید آماده نقد و نقدپذیر باشیم.

روش‌ها و بینش‌هایش افق‌های تازه‌ای پیش رویمان می‌گشود و آرامش و لبخندش نور امید به شناخت را در دل‌هایمان روشن می‌کرد. عمق دانش و تجربه گرانبهایش روزبه‌روز بیشتر برایمان آشکار می‌شد و گام به گام درمی‌یافتیم که به عکس آنچه کانت در سرآغاز رساله صلح جاویدش گفته، یافته‌های اهل علم تنها نوشته‌هایی بی‌فایده نیست، بلکه راه تاریخ‌سازی است که می‌تواند آینـده هر جامعه‌ای را دگرگون کند. پایمـردی او بر اصول بر هیچ‌کس پوشیده نیست. پایمردی‌ای که بخش مهمی از آن در طریق حفظ دانش سیاست و استلزامات چنین دانشی بوده است. او بیش از ۴۵ سال برای آموزش علم سیاست و روش‌های علمی تفکر، تلاشی شـبانه‌روزی کرد. از همه چیز چشم پوشید تا به جامعه علمی ایران بیاموزد که سیاسـت علم است و روش‌های علمی، راه مناسب رسیدن به واقعیت. هرچند که همیشه تاکید داشت این علم محدودیت‌های خود را نیز دارد.

ادامه در صفحه ۱۲

کتاب‌شناسی دکتر حمید عنایت

الف- تالیفات:

۱- اندیشه سیاسـی در اسلام معاصر (ترجمه بهاءالدین خرمشـاهی) که آخرین تالیف مهم اوسـت و در آخرین روزهای زندگی‌اش منتشر شد. معروف است که این کتاب را به اصرار استاد مطهری نگاشت.
۲- تاریخ اندیشه‌ها و نهادهای سیاسی در ایران و اسلام
۳- فلسفه سیاسی غرب از هراکلیت تا هابز
۴- اسلام و سوسیالیسم در مصر
۵- شش گفتار درباره دین و جامعه
۶- جهان از خود بیگانه
۷- کتاب‌شناسی ماخذ علوم سیاسی به زبان فارسی
۸- افکار سیاسـی غرب، از فتح مصر به‌وسـیله ناپلئون تا جنگ جهانی دوم

ب- ترجمه‌ها:

۱- سیاست ارسـطو، ۱۳۳۷ (برنده جایزه بهترین کتاب سال در ترجمه)
۲- فلسفه هگل، نوشته تا. ستیس (Stace)، ۱۳۴۸
۳- عقل در تاریخ، اثر هگل
۴- تاریخ طبیعی دین، دیوید هیوم، ۱۳۴۸
۵- لوی اشتراوس، ادموند لیچ، ۱۳۵۰
۶- مارکوس، انسان و برده، هگل
۷- قیصر و مسیح، ویل دورانت، ۱۳۴۱
۸- سه آهنگ ساز: موزارت، برلیوز، واگنر، رومن رولان، ۱۳۳۴
۹- انتقام معجزه‌آسـا: سـه داسـتان از جرج برنارد شاو، گی دوموپاسان، جک لندن، ۱۳۳۳

ج- مقالات:

۱- «ایران و اعراب» (به انگلیسی، نیویورک، ۱۹۷۱)
۲- «مذهب و حکومت در ایران» (به انگلیسی، ۱۹۷۱)
۳- «وضـع علـوم اجتماعـی در ایران» (به انگلیسـی، ۱۹۷۶) (این مقاله توسـط نوشـین احمدی‌خراسانی به فارسی برگردانده و در مجموعه مقالات «کتاب توسعه» جلد پنج، پاییز ۱۳۷۲، نشر توسعه – منتشر شده است).
۴- «سیاست ایران‌شناسی» (به انگلیسی، ۱۹۷۵)
۵- «فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو از دیدگاه فارابی» (به انگلیسی، ۱۹۷۶)
۶- «فلسفه سیاسی اخوان‌الصفا» (به انگلیسی، ۱۹۷۷).

کتاب‌شناسی دکتر قاسم افتخاری

الف: مقالات تالیفی فارسی

۱- «وابسـتگی و بهمستگی: بررسـی و ارزیابی نگرش‌های توسعه‌یابی»، مجله روابط بین‌الملل، شماره ۹
۲- «تکنولوژی نظامی و اثر آن در ریاست قدرت‌های متوسط» مجله روابط بین‌الملل، شماره‌های ۱۱ و ۱۲
۳- «تکنولوژی نظامی و اثر آن در ریاست قدرت‌های متوسط (بخش دوم)» مجله روابط بین‌الملل، شماره ۱۳
۴- «تکامـل کاربـرد روش تجربی در پژوهـش پدیده‌های سیاسـی»، مجموعه مقالات سمینار بررسی روش‌ها و فنون مورد استفاده در آموزش و پژوهش اجتماعی کشور
۵- «تبارشناسـی علوم تجربی» پژوهشـنامه انجمن علوم سیاسی ایران، شماره ۱، (زمستان ۱۳۸۴) صص ۴۶-۱۱
۶- «تلاش ناکام تحمیل بینش فلسـفی بـه روش علمی»، پژوهشنامه انجمن علوم سیاسی ایران، شماره ۳
۸- «روش پژوهش کیفی و فراز و نشیب‌های آن»، مجموعه مقالات نشست سالانه دوم انجمن علوم سیاسی ایران (۱۳۸۶).
۹- «تاریخچه و روش‌های آینده‌شناسـی»، مجموعه مقالات نشست سوم انجمن علوم سیاسی ایران (۱۳۸۸).
۱۰- «درآمدی بر علم بازتعریفی در نظریه روابط بین‌الملل»، فصلنامه سیاست دانشـکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۳ (۱۳۸۷)
۱۱- «اسـتراتژی نظامـی در ایران و ابهامـات پیرامون آن» فصلنامه حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳
۱۲- «اعمال فشار آمریکا و تشدید گرایش ایران به استراتژی بازدارندگی» مجله حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴

ب - ترجمه‌ها

۱. لیکتایم، جورج، «مفهوم ایدئولوژی» مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۸
۲. ساندرس فرد، ۱-«پیوند میان سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل» مجله روابط بین‌الملل، شماره ۲
۳. تالمون جی، ال، «ریشه‌های مردمسالاری جمع‌گرا»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش. ۱۷
۴. «آزادی مطبوعـات از دیـدگاه لنین» (بخش ۱) نشـریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۳
۵. «آزادی مطبوعـات از دیـدگاه لنین» (بخش ۲) نشـریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۴

رویکرد

از آرامش توفان تا سرگشتگی پس از آن

سهند ستاری

■ **«امروزه ساختار زندگی، بیش از آنکه متاثر از باورها و اعتقادها باشد، در ید قدرت رخدادهاست؛ رخدادهایی که هیچ‌گاه اساس آن باور و اعتقادها قرار نگرفته‌اند.»**
والتر بنیامین – خیابان یک‌طرفه

بهتر اسـت برخلاف پنهان‌کاری‌ها و لاپوشـانی‌های دنیای شیک سرمایه‌داری که مدام با نشر دیسکورس‌های ایجابی درصدد هم‌پوشـانی حوادث اخیر با ساختارهای خود بوده این‌بار از نزاع بالقوه‌ای سخن بگوییم که در حال عینیت بخشیدن به روالی است که گویی بناست بحران امروز را با یـک معادله خود-ویرانگر حل کند؛ معادله‌ای که در آن امتیاز جـای حق، ارزش مبادله‌ای جای ارزش مصرفی، هم‌زمانی جای درزمانی و ایسـتایی سیال جای پویایی مدنی را گرفته اسـت. اگر بپذیریم تاریخ اندیشه سیاسـی با موقعیت‌هایی مواجه بوده که سـاختارهای اجتماعی و حاکمیت آنها برای استقلال و اعتبار خود مجاب به تثبیتی مبتنی بر تفکیک دولت از جامعه مدنی است در آن صورت باید برخلاف ادعای جامعه سرمایه‌داری جهانی، نقاط عطف نوزایی اندیشه سیاسی را در پیوند تنگاتنگی میان زندگی فکری انسان و زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی او ترسیم کرد چرا که سرمایه‌داری نه‌تنها به دنبال حل گرایش‌های عقیم‌اش نسبت به بحران‌ها نیست بلکه برای متعادل کردن مجدد امور درصدد حرکت بر چرخه همان بحران‌هایی است که واقعیت ایدئولوژیک را محقق می‌کند. واقعیت جهان سرمایه‌داری با موقعیت‌هایی انطباق دارد که ساختار اجتماعی آن را از حیطه عمل انسان‌های سـازنده و تجربه همین اعمال بیرون می‌کند. از این رو با تاکید بر تفـرق داوری‌های عینی و ابژکتیو از داوری‌های ارزشی، پراکسیس‌های انسانی مجاب می‌شوند تا در سایه ارزش‌های مبادله‌ای قرار گرفته و در نهایت واقعیت بیرونی آن ساختارها را به سوی داوری اخلاقی سوق دهند. اغلب رویدادهـای تاریخ به ویژه کلیت‌های نظام‌مندی که پس از جنگ‌هـای جهانی، به دلیـل پیش‌فرض‌های اجرایی و اصـول موضوعـی متناقض، دومینووار تثبیت شـدند پیش‌قراول چنین دنیایی هستند. سال‌هاست که صدای چکمه‌هـای این کلیت، جهان را به وحشـت انداخته اما کوس حماسه «تغییر» چنان شتاب‌زده معادلات جزمی قدرت‌هـا را بـر هم می‌زند که در کمـای تاریخ ابژکتیو، سـاختارها را بر ثبت دو حادثه ملزم می‌دارد: یکی از آن مـردم و آجرها و دیگری همچنـان از آن قدرت‌ها. حال پرسش اینجاست که چرا برآیند رفتار فکری ی